

جنگ سرد دوم در هار تلند تازه:

ژئواستراتژی قدرتها در پهنه ژئوپلیتیک خزر - خلیج فارس

دکتر عنایت‌الله یزدانی*

مجتبی تویسرکانی**

چکیده

همچون جنگ سرد کلاسیک، جنگ سرد تازه نیز بر محوری ژئوپلیتیکی به جریان افتاده است. این محور هم مانند گذشته، بخشی از هار تلند تعریف شده از سوی مکیندر است. خزر - خلیج فارس، امروز محور دگرگونیهای ژئوپلیتیکی در نظام تازه بین الملل و دور دوم جنگ سرد است که نشانه‌های آن از هم اکنون دیده می‌شود. پیوند میان دو کانون ژئوپلیتیکی و انرژی جهان یعنی خلیج فارس و حوزه دریای مازندران، از دید استراتژیک، اهمیت بسیار دارد و رقابت برای تسلط بر راههای رسیدن به این دو کانون، پایه دگرگونیها در نظام بین الملل تازه خواهد بود.

جنگ سرد تازه، همه جوانب روابط قدرتهای خاورزمین با کشورهای باخترزمین را در بر می‌گیرد و در درجه نخست، مناسبات سیاسی روسیه و آمریکا به تیرگی خواهد گرایید. نشانه‌های جنگ سرد تازه در آغاز هزاره سوم میلادی، بیشتر در مناطق ژئوپلیتیکی اوراسیای مرکزی، اروپای خاوری و نیز خاورمیانه دیده می‌شود که برای نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: رقابت جنگ‌افزایی واشنگتن و مسکو در چارچوب سامانه پدافند ضد موشکی آمریکا در اروپای خاوری و کناره‌گیری روسیه از پیمان کاهش نیروهای متعارف در اروپا، گسترش ناتو به سوی خاور و خاورمیانه، رویارویی روسیه و آمریکا در بالکان بر سر استقلال کوزوو، نهاجم روسیه به گرجستان و واکنش ناتو، نگرانی غرب از دست‌اندازی روسیه بر منابع بزرگ انرژی و کوشش مسکو برای تبدیل آن به یک اهرم سیاسی، و نیز کشمکش کاخ سفید و پایتختهای اروپایی با مسکو و پکن بر سر پرونده هسته‌ای ایران.

* استادیار روابط بین الملل و عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

** کارشناس ارشد روابط بین الملل

پیشگفتار

نزدیک به نیم سده، جهان در کابوس جنگ اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده به سر می برد و خطر جنگ هسته ای که ممکن بود جهان را به ویرانی بکشاند بر مردمان سنگینی می کرد. جنگ سرد کلاسیک، جنگی ساده و بی پیچیدگی بود که در آن توانمندی هر دو سو برای ویران کردن یکسایان بود. آنها با یکدیگر کشمکش داشتند، همدیگر را می ترساندند و برای هم افسانه می ساختند، تا اینکه در سالهای ۹۱-۱۹۸۹ دگرگونیهای شگرفی پدید آمد که فروریختن دیوار برلین و از هم پاشیدن اتحاد جماهیر شوروی از مهمترین آنها بود. اما آیا اکنون که نزدیک به دو دهه از این رویدادها می گذرد، باز هم می توان گفت که نظام دو قطبی سالهای پس از جنگ جهانی دوم از میان رفته و جنگ سرد نیز به پایان راه خود رسیده است؟

به ظاهر، پاسخ هر دو پرسش منفی است. بی گمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و برچیده شدن پرده آهنین، دگرگونیهای بنیادی در سطح سیستم، در سطح دولت-ملت و نیز در سازمانهای بین المللی پدید آورده است. ولی این دگرگونیها، نظامی نو یا یک نظام تازه بین المللی به بار نیاورده است. این دگرگونیها همچنان الگویی از سیاستهای بین الملل در پی نداشته است که با سیاستهای پیش از فروپاشی بلوک شرق متفاوت باشد. در برابر، بسیاری از آموزه های جنگ سرد کلاسیک را می توان در مناسبات کنونی قدرتهای بزرگ بویژه ایالات متحده با فدراسیون روسیه دید که هنوز بر سیاستهای جهانی در آغاز سده بیست و یکم سایه افکن است و گذشت زمان نیز بر سنگینی آنها می افزاید.

جنگ سرد تازه همه روابط روسیه و برخی از روابط چین با کشورهای باختری را دربر می گیرد و در درجه نخست بر مناسبات سیاسی روسیه و آمریکا اثر می گذارد. آسیای مرکزی، قفقاز جنوبی و خاورمیانه از مهمترین مناطق ژئوپلیتیکی است که میدان رقابت در این دور از جنگ سرد به شمار می رود. پا گرفتن سازمان

همکاری شانگهای (جانشین احتمالی پیمان ورشو و نسخه خاوری ناتو)؛ سیاست گسترش ناتو به خاور و تهدید شدن ژئوپلیتیکی مسکو و یکن؛ برپایی سامانه پدافند موشکی ایالات متحده در حوزه پیشین نفوذ اتحاد جماهیر شوروی؛ بازنگری در پیمانهای خلع سلاح از سوی کرملین؛ افزایش نامتعارف توان استراتژیک و نظامی قدرتهای بزرگ؛ کوشش برای پر کردن خلأ قدرت پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی؛ بالا گرفتن اختلافهای روسیه با اروپا بر سر انرژی؛ افزایش انتقاد کشورهای غربی از چین و روسیه در زمینه دموکراسی و حقوق بشر؛ و سرانجام افزایش اختلاف نظرها میان مسکو و واشنگتن درباره روند صلح خاورمیانه، جنگ عراق و پرونده هسته ای ایران و برخورد های تندزبانی و دیپلماتیک میان آنها و... از

○ فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و برچیده شدن پرده آهنین، دگرگونیهای بنیادی در سطح سیستم، در سطح دولت-ملت و نیز در سازمانهای بین المللی پدید آورده است. ولی این دگرگونیها، نظامی نو یا یک نظام تازه بین المللی به بار نیاورده است. این دگرگونیها همچنان الگویی از سیاستهای بین الملل در پی نداشته است که با سیاستهای پیش از فروپاشی بلوک شرق متفاوت باشد. در برابر، بسیاری از آموزه های جنگ سرد کلاسیک را می توان در مناسبات کنونی قدرتهای بزرگ بویژه ایالات متحده با فدراسیون روسیه دید که هنوز بر سیاستهای جهانی در آغاز سده بیست و یکم سایه افکن است و گذشت زمان نیز بر سنگینی آنها می افزاید.

نزدیک دارد و مناطق ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی، قفقاز و خاورمیانه را در بر می گیرد.

هارتلند امروزی نقش بسیار برجسته‌ای در ژئواستراتژی و ژئوپلیتیک قدرتهای بزرگ جهانی و کشورهای پیرامون در سده بیست و یکم بازی می کند و ریشه‌های آنرا باید در ذخایر بزرگ انرژی، موقع جغرافیایی آن در قلب جهان کهن و حساس بودن آن در سیستم کنونی نظام بین الملل جستجو کرد. از همین رو، هنوز هم تئوریهای «بازی بزرگ»، «هارتلند مکیندر» و «ریملند اسپایکمن» در پی هم و در تکمیل گذشته تاریخی خود در این منطقه با همان قدرت پیشین کاربرد دارد.

از هنگامی که مکیندر در دست داشتن اوراسیا را برای تسلط بر جهان حیاتی دانست و آنرا قلب زمین خواند، بیش از یک سده می گذرد؛ اما اکنون به سبب موقع ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک، ژئوکالچر و ژئواستراتژیک ایران است که این اصطلاح برای این سرزمین به کار می رود. جفری کمپ (16: 1997)، اندیشمند و نظریه پرداز آمریکایی نیز با توجه به ارزشها و توان اقتصادی و موقع راهبردی جغرافیای ایران، از این سرزمین بعنوان قلب زمین یاد می کند. ایران از دید اقتصادی و استراتژیک، موقع بسیار برجسته‌ای در جهان دارد و یکی از دلایل آن این است که شصت درصد از کرانه‌های خلیج فارس در قلمرو این سرزمین است. مهمتر از این، ایران میان دو کانون طبیعی و مهم انرژی (نفت و گاز) جهان یعنی دریای مازندران در شمال و خلیج فارس در جنوب قرار گرفته و ساده‌ترین و کم هزینه‌ترین راه دست‌یابی به این دو کانون، سرزمین کهن ایران است. از این رو، روشن است که رقابتهای جهانی، بر محور جغرافیایی خزر - خلیج فارس پامی گیرد.

از دید ژئواکونومی، انرژی موجود در اوراسیای مرکزی برای کشورهای خاوری و باختری بسیار ارزشمند است که در گذر زمان نه تنها از نیاز به آن کاسته نشده، بلکه افزایش تقاضا در راستای انباشت سرمایه و

○ هارتلند امروزی نقش بسیار برجسته‌ای در ژئواستراتژی و ژئوپلیتیک قدرتهای بزرگ جهانی و کشورهای پیرامون در سده بیست و یکم بازی می کند و ریشه‌های آنرا باید در ذخایر بزرگ انرژی، موقع جغرافیایی آن در قلب جهان کهن و حساس بودن آن در سیستم کنونی نظام بین الملل جستجو کرد. از همین رو، هنوز هم تئوریهای «بازی بزرگ»، «هارتلند مکیندر» و «ریملند اسپایکمن» در پی هم و در تکمیل گذشته تاریخی خود در این منطقه با همان قدرت پیشین کاربرد دارد.

نشانه‌های آغاز جنگ سرد دیگری در پهنه جهانی، در آغاز هزاره سوم میلادی است. از این رو بررسی ریشه‌ها، ابعاد، ویژگیها و نشانه‌های این دور تازه از جنگ سرد در پهنه ژئوپلیتیک هارتلند تازه و همچنین شناسایی قدرتهایی که در برابر هم صف‌آرایی کرده‌اند، نمای کلی و هدف این پژوهش است.

هارتلند تازه: منطقه‌ای ژئوپلیتیکی

هارتلند مفهومی است برگرفته از نظریه هارتلند مکیندر، (Sir Halford John Mackinder (1861-1947) برای بیان اهمیت منطقه ژئوپلیتیکی حساسی که بر محور خزر - خلیج فارس Caspian - Persian Gulf Pivot شکل گرفته است. هارتلند تازه، بخش جنوبی هارتلند مکیندر و بخشی از ریملند مورد نظر اسپایکمن (Nicholas John Spykman (1893-1943) را در بر می گیرد و در واقع هارتلند سده بیستم را کمی به سوی جنوب کشیده است و بخش بزرگی از جهان اسلام را پوشش می دهد. این هارتلند از دید جغرافیایی با مفاهیمی همچون خاور نزدیک بزرگ، خاورمیانه بزرگ، آسیای جنوب باختری و بیضی استراتژیک انرژی پیوند

بزرگ دریای مازندران به روی جهان، بسیاری از مصرف کنندگان بزرگ انرژی از وابستگی خود به نفت خلیج فارس کاسته‌اند. (Klinghoffer, 2004: 1367) نکته مهم این است که سرزمینهای دارنده ذخایر نفت و گاز در پیرامون دریای مازندران، راه به آبهای آزاد ندارند و به سخن دیگر، تولیدکنندگان انرژی در این منطقه از بازارهای مصرف جدا افتاده‌اند. (Henry, 1999: 166) در گذشته، تنها راه انتقال نفت حوزه دریای مازندران، خطوط لوله‌ای بود که از روسیه می‌گذشت، ولی با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، موضوع انتقال انرژی از کشورهای نوپای اوراسیا، با توجه به گریز آنها از وابستگی به روسیه، شکل پیچیده‌ای به خود گرفته است و اینها می‌کوشند راههایی دیگر به دریاهای آزاد بیابند. (Becker, 2000: 91) اینکه کدام راه بهتر است و چه کشوری برای گذر لوله‌های نفتی شرایطی مساعدتر دارد، پرسشی است بسیار مهم و حساس؛ به گونه‌ای که اصطلاحاتی چون «سیاست خط لوله» و «دیپلماسی خطوط انتقال» در گفتمانهای سیاسی بر سرزبانها افتاده است.

با سربرآوردن کشورهایی تازه در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی، کسانی پنداشتند که ایران اهمیت گذشته

افزایش مصرف، افزایش عرضه را گریز ناپذیر ساخته است. در این میان، از هنگام فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، منابع نفت و گاز دریای مازندران بسیار مورد توجه قرار گرفته است (Fang, 2006: 60)، هر چند بخش بزرگی از ذخایر نفت و گاز اوراسیای مرکزی، توسعه نیافته و بیشتر ذخایر آن بویژه در دریای مازندران هنوز کشف نشده است. (امیراحمدیان، ۱۳۸۴: ۸) حجم ذخایر نفت را از ۱۱۰ تا ۲۵۳ میلیارد بشکه و ذخایر گاز را از ۲۳۶ تا ۳۳۷ تریلیون فوت مکعب پیش‌بینی کرده‌اند و این یعنی ۵ تا ۸ درصد ذخایر انرژی فسیلی جهان که در جایگاهی بالاتر از ذخایر انرژی ایالات متحده و دریای شمال و در رده دوم پس از منطقه خلیج فارس قرار دارد. (Kemp, 1997: 14) همچنین بر پایه برآورد وزارت انرژی آمریکا، تنها آذربایجان و قزاقستان بیش از ۱۳۰ میلیارد بشکه نفت را در خود جای داده‌اند که این بیش از سه برابر ذخایر نفتی آمریکا است. (Kelevman, 2004: 9) گزارش آژانس بین‌المللی انرژی گویای آن است که تقاضای جهانی برای سوخت‌های فسیلی میان سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۳۰ نود درصد افزایش خواهد داشت (EIA, 2007: 59)؛ بنابراین طبیعی است که قدرتهای بزرگ و حتماً میانی، به منابع نفت و گاز در سرزمینهای پیرامون دریای مازندران چشم داشته باشند.

خاورمیانه نیز مرکز جهان کهن است که در دل آن، منطقه خلیج فارس قرار دارد؛ منطقه‌ای که «مرکز» شناخته می‌شود. در این منطقه تنها ذخایر نفت نیست که اهمیت دارد؛ این منطقه از هر جهت حساس‌ترین نقطه جهان کهن به‌شمار می‌رود که هر گونه آشفتگی که در سایه عوامل بیرونی در آن پدید آید، پیامدهایی برای اروپا و آفریقا خواهد داشت. برای اینکه انرژی از محل تولید به محل مصرف برسد، تأمین امنیت این منطقه اهمیت ویژه دارد.

با اینکه حوزه خلیج فارس هنوز بزرگترین منابع انرژی را در خود جای داده است، با گشوده شدن حوزه

○ از هنگامی که مکیندر در دست داشتن اوراسیا را برای تسلط بر جهان حیاتی دانست و آنرا قلب زمین خواند، بیش از یک سده می‌گذرد؛ اما اکنون به سبب موقع ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک، ژئوکالچر و ژئواستراتژیک ایران است که این اصطلاح برای این سرزمین به کار می‌رود. جفری کمپ اندیشمند و نظریه پرداز آمریکایی نیز با توجه به ارزشها و توان اقتصادی و موقع راهبردی جغرافیای ایران، از این سرزمین بعنوان قلب زمین یاد می‌کند.

اینها می‌تواند اثری شگرف بر امنیت ایران و دیگر کشورهای پیرامون دریای مازندران و خلیج فارس بگذارد. (کاظمی، ۱۳۸۳: ۸۴-۸۰) ولی حضور در این منطقه، مایه نگرانی‌های چه بسا بزرگتری نیز هست. هرچند برخی کارشناسان، مهمترین غنایم بازی بزرگ تازه در پیرامون دریای مازندران و خلیج فارس را نفت و گاز می‌دانند، ولی برای بسیاری از بازیگران، ارزش تسلط بر اوراسیای مرکزی و خاورمیانه بسی بیش از ارزش منابع اقتصادی و ذخایر انرژی این منطقه است.

اوراسیا در دوران جنگ سرد، میدان اصلی رقابت دو ابرقدرت بوده و از دیدگاه برژینسکی (1997: 29-57) که از هواداران سرسخت بازیهای سیاسی در اوراسیاست، همچنان پهنه اختلاف و درگیری قدرتهای بزرگ خواهد ماند. برژینسکی بر پایه اهمیت چشمگیر ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک اوراسیا و بویژه مناطق میانی آن، از سیاست گسترش ناتو به سوی خاور و همگرایی بیشتر در اروپا پشتیبانی می‌کند. از دید برژینسکی، هرچند آمریکا تا یکی دو دهه آینده، تنها قدرت برتر جهان خواهد بود، ولی روسیه و چین را که مرز مشترک با کشورهای آسیای مرکزی دارند از کشورهایی می‌داند که چه بسا منافع آمریکا را در آسیای مرکزی به خطر اندازند. او بر این نکته انگشت می‌گذارد که هر ملتی که بر آسیای مرکزی چیره شود، می‌تواند جایگاه آمریکا در خلیج فارس را نیز تهدید کند. او با پافشاری بر نظریه خود درباره اهمیت استراتژیک بی‌چون و چرای اوراسیا در دوران جنگ سرد (برژینسکی، ۱۳۷۸: ۲۸)، هنوز هم این منطقه را ارزشمندترین جایزه ژئوپلیتیکی برای آمریکا به‌شمار می‌آورد و برتری جهانی آن کشور را بسته به این می‌داند که تا چه اندازه بتواند از جایگاه خود در اوراسیا پاسداری کند.

ریشه‌های جنگ سرد تازه

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، نقطه پایان بر جنگ سرد در اروپا و همچنین تقسیم‌بندیها در پهنه جهانی گذاشت؛ ولی آیا نمی‌توان نشانه‌هایی از يك

خود را به سبب دور شدن از مرزهای اتحاد جماهیر شوروی پیشین از دست داده است. در برابر، برخی دیگر دیدگاهی یکسره متفاوت دارند و می‌گویند با استقلال یافتن کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، دامنه ژئوپلیتیک ایران در شمال گسترش یافته و قرار گرفتن میان دو منطقه نفت‌خیز خزر - آسیای مرکزی و خلیج فارس و موضوع انتقال انرژی، اهمیت ایران را دوچندان کرده است، تا جایی که نادیده گرفتن این کشور در نظام آینده جهانی ناممکن خواهد بود. در اینجا به یاد روزگاری می‌افتیم که جاده ابریشم و ادویه از خاک ایران می‌گذشت و آثاری چشمگیر در امنیت درونی و بیرونی ایران داشت. بسیاری از کارشناسان، ایران را کوتاه‌ترین، بهترین و ارزاترین راه برای انتقال منابع انرژی حوزه دریای مازندران می‌دانند. (Farzanegan, 2003: 23) گذشته از آن، ایران با قرار گرفتن در نقطه‌ای نفت‌خیز و بسیار حساس از خلیج فارس و همچنین داشتن ۷/۸۹ (FIA, 2007: 37) میلیارد بشکه ذخیره نفتی، که از بزرگترین ذخایر شناخته شده نفت در جهان است و برخورداری از دست کم ۱۵ درصد ذخایر گازی جهان (EIA, 2007:41) جایگاه ویژه‌ای در پهنه سیاست و اقتصاد جهان دارد. همه

○ اوراسیا در دوران جنگ سرد، میدان

اصلی رقابت دو ابرقدرت بوده و از دیدگاه برژینسکی که از هواداران سرسخت بازیهای سیاسی در اوراسیاست، همچنان پهنه اختلاف و درگیری قدرتهای بزرگ خواهد ماند. برژینسکی بر پایه اهمیت چشمگیر ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک اوراسیا و بویژه مناطق میانی آن، از سیاست گسترش ناتو به سوی خاور و همگرایی بیشتر در اروپا پشتیبانی می‌کند.

○ از دید برژینسکی، هر چند آمریکا تا یکی دو دهه آینده، تنها قدرت برتر جهان خواهد بود، ولی روسیه و چین را که مرز مشترک با کشورهای آسیای مرکزی دارند از کشورهای آسیای می‌داند که چه بسا منافع آمریکا را در آسیای مرکزی به خطر اندازند. او بر این نکته انگشت می‌گذارد که هر ملتی که بر آسیای مرکزی چیره شود، می‌تواند جایگاه آمریکا در خلیج فارس را نیز تهدید کند. او با پافشاری بر نظریه خود درباره اهمیت استراتژیک بی‌چون و چرای اوراسیا در دوران جنگ سرد، هنوز هم این منطقه را ارزشمندترین جایزه ژئوپلیتیکی برای آمریکا به‌شمار می‌آورد و برتری جهانی آن کشور را بسته به این می‌داند که تا چه اندازه بتواند از جایگاه خود در اوراسیا پاسداری کند.

بعد ایدئولوژیک، تا اندازه زیادی پیامد دیدگاه امنیتی است. پس از رویدادهای دهه ۱۹۹۰، رهبری روسیه در دوران ریاست جمهوری پوتین دریافت که فدراسیون روسیه باید بر نامه اصلاحات پسا تالیتری را پیاده کند. پوتین ناظران بیگانه را از روسیه راند و دولت را از نفوذ الیگارش‌های وابسته به خارج پاکسازی کرد. با گرفتن دموکراسی در کرملین نیز نیازمند آن بود که نخبگان سیاسی و اقتصادی، در پیوند با دولت کار کنند نه در جهت واگرایی. افزون بر این، دموکراسی روسی، یک دموکراسی هدایت شده و خواستار نظارت تا جایی است که بتوان واگراییهای پنهان و واقعی را بی‌اثر ساخت. این دموکراسی همچنین به استقلال بی‌محدودیت اهمیت می‌دهد و بر نیاز روسیه به توسعه نهادهای سیاسی،

جنگ سرد دیگر را دید؟ از دید برخی کارشناسان، جای نگرانی نیست و جنگ سردی تازه به گسترده‌گی گذشته هرگز پیش نخواهد آمد، زیرا از ایدئولوژیهای آشتی‌ناپذیر و رقابت ابرقدرتها و مسابقه جنگ‌افزاری آنها خبری نیست. (Mullerson, 2008: 583) فراتر از همه اینکه روسیه دیگر امپراتوری گذشته‌اش را ندارد و دموکراسی‌سازی و رویکرد به اقتصاد بازار را آغاز کرده است و اینها ارزشهایی غربی است. (Yuan, 2002) به باور آنها، در این دور از جنگ سرد، بازرگانی و اقتصاد بیش از عوامل امنیتی و ایدئولوژیک نقش دارد. ولی این دیدگاه، خوش‌بینانه و ناپخته به نظر می‌رسد. بر پایه برداشتی وقع‌گرایانه‌تر، جنگ سرد تازه ریشه‌های ژرف و به هم پیوسته داخلی دارد که می‌توان آنرا نظام‌مند خواند. این انگیزه‌های سیستمیک هر دو سورا به گونه‌ای واگرایی پیوسته می‌کشاند و تا اندازه زیادی بر کشورهای باختری است که فرصت را برای همکاری و همگرایی دریابند، نه خاور زمین و بویژه روسیه.

کشمکش تازه در چارچوبهایی چون امنیت، ایدئولوژی و ژئوپلیتیک می‌گنجد. بعد امنیتی از ناتوانی دولت و اقتصاد در فدراسیون روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مایه می‌گیرد که این فدراسیون را تا آستانه از هم پاشیدگی پیش برد (نه تنها از دید ژئوپلیتیکی، که همچنین از دید اقتصادی). بنابراین هنگامی که روسیه با ناتوی تازه نفس روبه‌رو شد و خود را در محاصره آشکار دید، روشی پدافندی در پیش گرفت که در باختر زمین، آنرا دشمنی فزاینده بنداشتند. شوربختانه جهان راه بازگشت به گذشته را در پیش گرفته است. برای نمونه، پیوستن کامل روسیه به ناتو دیگر ممکن نیست و چنین وضعی، پیامدهای خطرناک خواهد داشت. فشارهای فزاینده ناتو (برای دربر گرفتن اوکراین و گرجستان) روسیه را بیش از پیش به سوی سیاستهای گذشته خواهد راند و در برابر، تندروهای ضد مسکو در باختر زمین نیز بیشتر بر سیاستهای دشمنانه خود پای خواهند فشرد و بدین‌سان، چرخه‌ای باطل پدید می‌آید. (McKnight, 2002: 187-204).

سازد. روسیه کنونی و چین، پدیده‌هایی بی‌مانند در پهنه سیاست بین‌المللی در آغاز هزاره سوم میلادی شمرده می‌شوند. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، لازمه سرپا ماندن روسیه، پذیرش دموکراسی و توسعه در چارچوب فدراسیون روسیه بود. از این رو در روسیه نیز مانند کشورهای باختر زمین، به برقراری امنیت و پیشبرد منافع بازرگانی و اقتصادی برتری داده شد. روسیه رو به رشد است و چه بسا روز به روز نیز نیرومندتر شود و از این رو خواه ناخواه تهدیدی برای باختر زمین شمرده خواهد شد. بدین سان، هر چند فرایندهای صلح‌آمیز و عادی‌سازی روابط با غرب، در کنار دموکراسی‌سازی و رویکرد به اقتصاد بازار، روسیه را در ابعاد سیاسی، اقتصادی، تکنولوژیک و نیز نظامی به جلو برده است، ولی باختر زمین همچنان روسیه را خطری ذاتی می‌داند.

نشانه‌های جنگ سرد تازه در پهنه ژئوپلیتیک

بازگشت گام به گام روسیه به میدان قدرت جهانی و گرایش نخبگان سیاسی و نظامی آن کشور به بازگرداندن مسکو به پهنه بین‌المللی، رقابت مسکو با واشنگتن و پایتخت‌های اروپایی را به گونه‌ای رقم زده که روابط دوستانه و همکاری‌های استراتژیک میان ایالات متحده و فدراسیون روسیه به پایین‌ترین سطح خود در سالهای پس از جنگ سرد کلاسیک رسیده است. این وضع همراه با تمرکز ویژه ناتو بر مسایل آسیای مرکزی و قفقاز و برپایی سامانه پدافند ضد موشکی آمریکا در کنار مرزهای روسیه، گویای سربر آوردن گونه دیگری از جنگ سرد است. از سوی دیگر، دگرگونیها در این سالها بر محور خزر - خلیج فارس، نشانه‌هایی از تبدیل شدن دو حوزه مهم سیاسی و ژئوپلیتیکی خاورمیانه و اوراسیای مرکزی به محور بزرگ جنگ سرد تازه و برخورد منافع آمریکا با روسیه و چین در آینده نزدیک به دست می‌دهد.

از این رو بستر جنگ سرد تازه را باید در پیرامون این دو کانون مهم استراتژیک یعنی خلیج فارس و دریای مازندران دانست. با وجود این، برای قدرتهای باختری،

○ هنگامی که روسیه با ناتوی تازه نفس روبه‌رو شد و خود را در محاصره آشکار دید، روشی پدافندی در پیش گرفت که در باختر زمین، آنرا دشمنی فزاینده پنداشتند. شوربختانه جهان راه بازگشت به گذشته را در پیش گرفته است. برای نمونه، پیوستن کامل روسیه به ناتو دیگر ممکن نیست و چنین وضعی، پیامدهای خطرناک خواهد داشت. فشارهای فزاینده ناتو (برای دربرگرفتن اوکراین و گرجستان) روسیه را بیش از پیش به سوی سیاستهای گذشته خواهد راند و در برابر، تندروهای ضد مسکو در باختر زمین نیز بیشتر بر سیاستهای دشمنانه خود پای خواهند فشرد و بدین سان، چرخه‌ای باطل پدید می‌آید.

همخوان با جوهره سیاسی خود روسیه تأکید دارد. ولی این گونه رویکردها چنان که باید در غرب درک نشده و غربی‌ها برداشت دیگری از آن دارند. تنها شمار اندکی از کارشناسان باختر زمین پذیرفته‌اند که پوتین بیش از آنکه بخواهد هر چیز را کنترل کند، به دموکراسی کارآمد نظر دارد. اینکه پوتین از ناکارآمدی مداوم حکومت (مانند آنچه در اوکراین دیده می‌شود یا در روسیه دهه ۱۹۹۰ وجود داشت) بیش از دموکراسی می‌ترسد، نزد کارشناسان در باختر زمین پذیرفتنی نیست. (Sobell, 2008)

سرسخت ژئوپلیتیکی جنگ سرد با دگرگونیها در اقتصاد جهانی که با شکست کمونیسم در روسیه و چین همراه بود، پررنگ‌تر شد. آشتی این تمدنهای باستانی با کاپیتالیسم، می‌تواند هم بار دیگر موازنه قدرت را برقرار کند و هم روابط روسیه و باختر زمین را دگرگون

کند. (Blix, 2008; Cohen, 2008) این کار پس از آن صورت پذیرفت که کاخ سفید در روزهای پایانی ۲۰۰۱ اعلام کرد از ۱۳ ژوئن ۲۰۰۲ از پیمان منع تولید موشکهای ضد بالستیک (ABM) که در ۱۹۷۲ میان واشنگتن و مسکو به امضا رسیده و همچنان به آن استناد می‌شود کنار خواهد گرفت. (The White House, 2001)

بر پایه گزارش بی‌بی‌سی درباره سامانه پدافند ضد موشکی آمریکا، ۱۰ رهگیر در منطقه‌ای به بزرگی یک زمین فوتبال در لهستان برپا خواهد شد و هدف‌ها را در ارتفاع بسیار بالا با پرتاب موشک نابود خواهد کرد. اجزای یک سیستم راداری هم که پیش از این در اقیانوس آرام جنوبی برپا بود، پیاده شده است تا به جمهوری چک برده شود. رهگیرها و رادار چه بسا با یک رادار هشداردهنده در منطقه قفقاز پیوند یابد. این سامانه برای برخورد با موشکهای بالستیک یا قاره‌پیما با برد بیش از ۵ هزار کیلومتر (۳۱۰۰ مایل) طراحی شده است. تجهیزات زمینی این سامانه، هم‌اکنون در برگیرنده

نوذ به سرزمین‌های زیر سلطه اتحاد جماهیر شوروی پیشین، لازمه حضور مؤثر در هارتلند تازه شمرده می‌شود. بدین سان، برای یافتن نشانه‌های جنگ سرد تازه در آغاز هزاره سوم میلادی، چشم‌ها به مناطق ژئوپلیتیکی اوراسیای مرکزی، خاور اروپا و خاورمیانه دوخته شده است. در میان نشانه‌ها، می‌توان بر رقابت جنگ‌افزایی واشنگتن و مسکو و برپایی سامانه پدافند ضد موشکی آمریکا در خاک ایران پیشین اتحاد جماهیر شوروی، کنار گیری روسیه از پیمان نیروهای متعارف اروپا Conventional Forces in Europe؛ گسترش ناتو به سوی خاور و خاورمیانه؛ رویارویی روسیه و آمریکا در بالکان بر سر استقلال کوزوو؛ تهاجم روسیه به گرجستان و واکنش ناتو؛ نگرانی غرب از دست‌اندازی روسیه بر منابع انرژی و کوشش مسکو برای بهره‌گیری از آن همچون یک اهرم سیاسی؛ و نیز اختلاف نظر کاخ سفید و پایتخت‌های اروپایی با مسکو و یکن بر سر پرونده هسته‌ای ایران.

سامانه پدافند ضد موشکی آمریکا در

نزدیک مرزهای روسیه

سامانه پدافند ضد موشکی، سامانه‌ای است که با بهره‌گیری از سیگنال رادارهای پیشرفته زمینی و مداری، جهت حرکت موشک‌هایی را که در حوزه فعالیت آن پرتاب می‌شود، تعیین می‌کند و چنانچه پیش‌بینی شود که مقصد این موشک‌ها خاک آمریکا (یا هر یک از هدف‌های زیر پوشش این سامانه) است، با موشک‌های رهگیر آنها را هدف قرار می‌دهد. سامانه موشکی آمریکا در مرزهای باختری فدراسیون روسیه طرحی نظامی است که قرار است در اروپای خاوری پیاده شود و سیستمی را کامل کند که اکنون در آمریکا، گرین‌لند و بریتانیا برپا است. واشنگتن بر آن است که تا ۲۰۱۰، حلقه تازه پدافند ضد موشکی را بسازد. کاخ سفید اعلام کرده است که می‌خواهد سیستم رهگیر موشک رادار لهستان و تأسیسات راداری رادار جمهوری چک برپا

○ بازگشت گام به گام روسیه به میدان قدرت جهانی و گرایش نخبگان سیاسی و نظامی آن کشور به بازگرداندن مسکو به پهنه بین‌المللی، رقابت مسکو با واشنگتن و پایتخت‌های اروپایی را به گونه‌ای رقم زده که روابط دوستانه و همکاری‌های استراتژیک میان ایالات متحده و فدراسیون روسیه به پایین‌ترین سطح خود در سال‌های پس از جنگ سرد کلاسیک رسیده است. این وضع همراه با تمرکز ویژه ناتو بر مسایل آسیای مرکزی و قفقاز و برپایی سامانه پدافند ضد موشکی آمریکا در کنار مرزهای روسیه، گویای سربرآوردن گونه دیگری از جنگ سرد است.

می‌شود، ولی روس‌ها می‌گویند هدف واقعی آمریکا از برپایی این سامانه در خاور اروپا، نه ایران که روسیه است. در واقع اگر این طرح پیاده شود، جایگاه نظامی و سیاسی روسیه تضعیف شده و به خطر خواهد افتاد. از همین رو، رییس‌جمهوری روسیه کمی پس از این رویدادها، در ۱۵ ژوئیه در نشست با حضور سرپرستان نمایندگان گنجه‌های دیپلماتیک روسیه، با تشریح آموزه تازه سیاست خارجی روسیه گفت که برپایی سامانه پدافند ضد موشکی آمریکا در اروپای خاوری تنها شرایط را پیچیده‌تر می‌کند و ما ناگزیریم به این اقدام پاسخ دهیم، زیرا امنیت روسیه را تنها با حرف نمی‌توان تأمین کرد. او واشنگتن را به تضعیف گام به گام ثبات استراتژیک در روابط ایالات متحده و روسیه متهم کرد. (Guardian, 15 Jul 2008)

هدف سامانه پدافند اروپایی ضد موشکی که دستگاه‌های آن می‌تواند در لهستان مستقر شود، سرنگون کردن موشک‌های بالستیک قاره‌پیمادر مرحله‌ای است که موشک پرتاب شده، وارد تراژکتوری بالستیک می‌شود و کلاهک هنوز از بدنه موشک جدا نشده است؛ در حالی که ایران و کره شمالی از چنین موشک‌هایی بی‌بهره‌اند و تنها موشک‌های کوتاه‌برد و میان‌برد تاکتیکی دارند که به لهستان نمی‌رسد. (Pullinger & Others, 2007: 3-10) بر این پایه، تنها یک روز پس از مراسم امضای پیمان میان جمهوری چک و ایالات متحده، وزارت امور خارجه روسیه در بیانیه‌ای اعلام کرد که در صورت ورود طرح به فاز اجرایی، مسکو دست به اقدامات لازم برای رویارویی با خطرهای بالقوه‌ای که متوجه امنیت ملی روسیه شود، خواهد زد. در بخشی از این بیانیه آمده بود که اقدامات روسیه تنها در محدوده دیپلماتیک نخواهد بود و شیوه‌های نظامی را نیز در بر می‌گیرد. (The Other Russia, 9 Jul 2008)

در مه ۲۰۰۸، روسیه از برپا کردن یک سامانه موشکی بالستیک بین قاره‌ای به نام توپول (Topol) در دو یا سه سال آینده خبر داد. (RIA Novosti, 29 May 2008) ولادیمیر میخائیلوف (Vladimir Mikhailov) از

۸ رهگیر در آلاسکا و ۲ رهگیر در کالیفرنیا است. بیرون از آمریکا هم پایگاه‌های راداری در فلاینگ دیلز (Fylingdales) بریتانیا و تولی (Thule) در گرین‌لند (دانمارک) برپا شده است. (BBC, 31 May 2007; 11 Jul 2008) هزینه استقرار این تأسیسات در اروپا از یک میلیارد و ۶۰۰ میلیون تا ۲ میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار برآورد شده است. قرار است نخستین گروه از رهگیرها در ۲۰۱۱ کار بردی شود. واشنگتن امیدوار است که در ۲۰۱۳ این سامانه به گونه کامل آغاز به کار کند. (US Department of State, 2007) سامانه آمریکایی از همه همپیمانان آمریکا در اروپا پاسداری نمی‌کند و بخش‌های بزرگی از بلغارستان، یونان، رومانی، ترکیه را پوشش نمی‌دهد. از این رو ناتو نیز پژوهش درباره راه‌اندازی سامانه موشکی ویژه خود را آغاز کرده است تا شکاف‌های سامانه آمریکایی را پر کند. (ParsNewz, 3 Apr 2008) گفته می‌شود که بریتانیا نیز در نظر دارد ایستگاه‌های رهیاب موشک در خاک خود برپا کند. (Butler, 2008)

ایالات متحده بر این نکته انگشت می‌گذارد که سامانه ضد موشکی باید از آمریکا و همپیمانان اروپایی آن در برابر ضربه از خاورمیانه دفاع کند. اما روسیه که خود یک سامانه چند منظوره پدافندی به نام اس-۴۰۰ دارد (Space War, 2007) مخالف طرح سامانه ضد موشکی آمریکا است و این مخالفت به اندازه‌ای است که از دید کارشناسان، پافشاری آمریکا بر اجرای این طرح ممکن است روسیه و آمریکا را به جنگ سرد دوم بکشاند. (Isachenkov, 2007) ایالات متحده و جمهوری چک چندی پیش (۸ ژوئیه ۲۰۰۸) در پایگاهی در جنوب پراگ، پیمان استقرار رادارهای سامانه پدافند ضد موشکی آمریکا را امضا کردند. (Washington Times, 8 Jul 2008) امضای این پیمان نه تنها به تنش‌های ژئوپولیتیکی میان ایالات متحده و روسیه دامن زد، بلکه واکنش تند و آتشین مسکو را نیز در پی داشت. هر چند برای توجیه این پیمان، بر لزوم دفاع از اروپا در برابر تهدیدهای موشکی احتمالی از سوی کشورهای همچون، ایران و کره شمالی انگشت گذاشته

○ ایالات متّحده بر این نکته انگشت می‌گذارد که سامانه ضد موشکی باید از آمریکا و همپیمانان اروپایی آن در برابر ضربه از خاورمیانه دفاع کند. اما روسیه که خود یک سامانه چند منظوره پدافندی به نام اس-۴۰۰ دارد مخالف طرح سامانه ضد موشکی آمریکا است و این مخالفت به اندازه‌ای است که از دید کارشناسان، پافشاری آمریکا بر اجرای این طرح ممکن است روسیه و آمریکا را به جنگ سرد دوم بکشاند.

Oct 2007)

کرملین در واکنش به تصمیم واشنگتن برای مستقر کردن موشک‌های رهگیر و تأسیسات رادار در لهستان و جمهوری چک طرح‌هایی را در دست بررسی دارد، چون اقدام آمریکا را مایه برهم خوردن ثبات استراتژیک در جهان می‌داند. کارشناسان نظامی بر این باورند که چه بسا واکنش کرملین بر گسترش زرادخانه موشک‌های هسته‌ای، گذاشتن موشک‌های دستگام‌های پرتاب کننده سیار و بردن زیر دریایی‌های هسته‌ای خود به قطب شمال (جایی که کمابیش قابل ردیابی نباشند) استوار باشد. روسیه همچنین می‌تواند آشیانه‌های تازه موشک‌های آمریکا را در تیررس موشک‌های اسکندر (Iskandar missiles) خود که شاید از کالینگراد پرتاب شود، قرار دهد. (Harding 2007; Sakwa, 2008: 26)

دیمیتری پسکف سخنگوی کاخ کرملین در آغاز این روند در گفت‌وگو با روزنامه گاردین گفته بود: «مسکو احساس می‌کند که پنتاگون با این اقدام خود به روسیه خیانت کرده است... ما سخت نگران و نومیده شده‌ایم، چون پیش از اجرای این طرح‌ها که توازن استراتژیک در اروپا و ثبات استراتژیک در جهان را سخت

فرماندهان بلند پایه نیروی هوایی روسیه نیز بیشتر اعلام کرده بود که اگر لازم باشد، هواپیماهای جنگی روسی هر گونه سامانه پدافند ضد موشکی بالستیک آمریکایی در قفقاز را نابود خواهند کرد. به گفته او، روسیه توسعه سامانه پدافند هوایی ضد موشک‌های بالستیک را در دست اجرا دارد که در این صورت شمار موشک‌های اس-۴۰۰ افزایش خواهد یافت. (RIA Novosti, 2 Mar 2007) در سالهای گذشته زمامداران بلند پایه روسیه هشدار داده بودند که چه بسا روسیه از پیمان نیروهای هسته‌ای میان برد (Intermediate - Range Nuclear Forces Treaty (INF) نیز چشم‌پوشی کند و تولید موشک‌های بالستیک میان برد را دوباره از سر گیرد. (Cohen, Feb 2007)

پیش از این، ولادیمیر زاریزکی، فرمانده توپخانه و نیروهای موشکی نیروی زمینی روسیه از امکان استقرار موشک‌های کوتاه برد این کشور در بلاروس در واکنش به برپایی سامانه پدافند ضد موشکی آمریکا در اروپای خاوری، و اینکه روسیه در پاسخ به این اقدام ممکن است بمب‌افکن‌های دور پرواز خود را به کوبا منتقل کند (خبرگزاری آفتاب، ۲۵ آبان ۱۳۸۶) سخن گفته بود. پوتین نیز در پایان نشست سران اتحادیه اروپا و روسیه در لیسبون (اکتبر ۲۰۰۷) در سخنانی خاطره یکی از خطرناکترین رویارویی‌ها در دوران جنگ سرد را برای پافشاری بیشتر بر مخالفت روسیه با برپایی سامانه پدافند ضد موشکی آمریکا در اروپا زنده کرد و فضایی را که در سایه اجرای این طرح پدافندی پدید می‌آید، با بحران موشکی کوبا در ۴۵ سال پیش سنجید. او گفت: «به یاد آورید که چگونه رویدادی از همین دست در میانه دهه ۱۹۶۰ بر روابط طرف‌های درگیر اثر گذاشت... کاری همانند [آنچه امروز آمریکا می‌خواهد انجام دهد] از سوی اتحاد جماهیر شوروی که موشک‌های خود را برای استقرار در نزدیکی مرزهای آمریکا به کوبا فرستاده بود به بحران موشکی کوبا انجامید. از دید فنی، شرایط امروز برای ما همانندی بسیار با آن رویداد دارد. خطری بزرگ در نزدیکی مرزهای ما در حال سربر آوردن است.» (Foxnews, 26

از اقیانوس اطلس تا کوه‌های اورال در روسیه) پدید آمد و دستور نابودی جنگ‌افزارهای اضافی اعضای پیمان داده شد. این پیمان در ۱۹۹۰ و در آستانه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از سوی کشورهای عضو ناتو و پیمان ورشو در پاریس امضا شد و در ۱۹۹۹ پس از اصلاحاتی بار دیگر در ترکیه از سوی اعضا به امضا رسید. بر پایه این پیمان، در کشورهای امضاکننده، شمار تانکها و توپها نباید از ۴۰ هزار و شمار نفربرهای زرهی نباید از ۶۰ هزار دستگاه فراتر رود. افزون بر این، هر کشور عضو باید سالانه دو بار اطلاعات مربوط به استقرار نیروهای نظامی خود را در اختیار دیگر اعضا بگذارد و هیأت‌های نظامی کشورهای عضو اجازه بازرسی از مراکز نظامی یکدیگر را نداشته باشند. با وجود این، تاکنون تنها روسیه، بلاروس، قزاقستان و اوکراین این پیمان را به گونه کامل پذیرفته‌اند و دیگر کشورها به بهانه بیرون رفتن کامل نیروهای روسیه از گرجستان و مولداوی، از تصویب آن خودداری کرده‌اند. (Fas, 2007)

در پی کوشش‌های آمریکا برای برپایی سامانه پدافند ضد موشکی در اروپا و مخالفت مسکو با این طرح، ولادیمیر پوتین در ۲۶ آوریل ۲۰۰۷ تهدید کرد چنانچه در پیمان کاهش نیروهای متعارف در اروپا بازنگری نشود، روسیه از این پیمان کناره خواهد گرفت. پوتین پیش از آن هم اعلام کرده بود که در نشست اعضای پیمان نیروهای متعارف در اروپا از ۱۱ تا ۱۵ ژوئن در وین، نسخه تازه این پیمان باید مورد تأیید همه اعضا قرار گیرد. (RIA Novosti, 26 Apr 2007). سرانجام با توجه به پذیرفته نشدن درخواستهای روسیه در این نشست، پوتین با صدور فرمانی حضور مسکو در پیمان نیروهای متعارف در اروپا را به حالت تعلیق در آورد. هر چند در این فرمان سخنی از برپایی سامانه پدافند ضد موشکی آمریکا در کنار مرزهای روسیه به میان نیامده بود، ولی بسیاری از کارشناسان سیاسی و نظامی می‌پذیرند که کناره‌گیری روسیه از پیمان کاهش نیروهای متعارف در اروپا، برای چانه‌زنی با کاخ سفید بر سر طرح پدافندی آمریکا در خاور اروپا بوده است.

بر هم می‌زند، قرار نگرفتیم... احساس می‌کنیم فریب خورده‌ایم و چه بسا ناچار شویم برای این پدیده چاره‌اندیشی کنیم ولی با هزینه کم و کارآمدی زیاد.» او یاد آور شد که هر گونه واکنش در این زمینه، در چارچوب تکنولوژیهای موجود خواهد بود. سخنگوی کرملین افزود: «ولادیمیر پوتین رئیس جمهوری روسیه، در کنار اقدامات متقابل، در گفت‌وگو است.» (Guardian, 11 April 2007)

دولت بوش ادعا کرده بود که هدف از برپایی این پایگاهها، نابود کردن موشک‌هایی است که ممکن است از سوی ایران و کره شمالی پرتاب شود و در برابر زرادخانه بزرگ هسته‌ای روسیه کارایی نخواهد داشت. ولی این سخن نه تنها در روسیه بلکه در میان برخی از همپیمانان آمریکا در ناتو نیز با تردید بسیار روبه‌رو شد. یکی از این همپیمانان، آلمان است که کرت بک (Kurt Beck)، رهبر سوسیال دموکرات‌های آن در آوریل ۲۰۰۷ هشدار داد آمریکا و روسیه در آستانه یک رقابت جنگ‌افزاری دیگر در خاک اروپا هستند. (Guardian, 11 April 2007) در واقع، موقع جغرافیایی منطقه و برپایی موشکها جای تردید نمی‌گذارد که هدفهای اصلی سامانه پدافند ضد موشکی آمریکا، روسیه و چین است.

همزمان با گمانه‌زنیها بر سر رقابت جنگ‌افزاری تازه میان آمریکا و روسیه، روابط این دو کشور بدترین چهره را در یک دهه گذشته به خود گرفت، به گونه‌ای که پوتین در فوریه ۲۰۰۷ در سخنانی در کنفرانس امنیتی مونیخ، دولت بوش را متهم کرد که سیاست «تنها یک فرمانروا در جهان» را در پیش گرفته است. پوتین همچنین در واکنش به طرح سامانه پدافند ضد موشکی آمریکا، در ۱۴ ژوئیه ۲۰۰۷ با صدور فرمانی، عضویت روسیه در پیمان کاهش نیروهای متعارف در اروپا را به حال تعلیق در آورد. (BBC, 14 July 2007) گام‌های نخست برای کاهش نیروهای متعارف در اروپا در سالهای پایانی جنگ سرد برداشته شد و به بار نشست. بر پایه پیمانی که در این زمینه به امضا رسید، محدودیتهایی چشمگیر برای کاربرد جنگ‌افزارهای متعارف در اروپا

چین و چهار کشور آسیای مرکزی در کوههای اورال، این خبر را اعلام کرد. (CNN, 17 Aug 2007)

از سوی دیگر، به گفته ولادیمیر پوتین، نیروهای هسته‌ای روسیه باید برای واکنشی متناسب با حمله احتمالی، در آماده‌باش بمانند. او همچنین افزایش توان درگیری نیروی استراتژیک هسته‌ای کشورش را پشتوانه واکنشی سریع و دقیق به هر تجاوزی اعلام کرد و افزود کناره‌گیری از پیمان کاهش نیروهای متعارف که شمار تانکها، هواپیماها و دیگر جنگ‌افزارهای متعارف را در اروپا محدود می‌کند، بخشی از واکنش روسیه در برابر زیاده‌خواهی‌های باختر زمین بوده است. (Fox News, 20 Nov 2007)

گسترش ناتو به سوی خاور و منطقه خاورمیانه

پس از پایان گرفتن جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد، سازمان آتلانتیک شمالی (ناتو) در ۱۹۴۸ از سوی آمریکا و هم‌پیمانانش برای پاسداری از امنیت اروپای

○ دگرگونیها در این سالها بر محور خزر - خلیج فارس، نشانه‌هایی از تبدیل شدن دو حوزه مهم سیاسی و ژئوپلیتیکی خاورمیانه و اوراسیای مرکزی به محور بزرگ جنگ سرد تازه و برخورد منافع آمریکا با روسیه و چین در آینده نزدیک به دست می‌دهد.

از این رو بستر جنگ سرد تازه را باید در پیرامون این دو کانون مهم استراتژیک یعنی خلیج فارس و دریای مازندران دانست. با وجود این، برای قدرتهای باختری، نفوذ به سرزمین‌های زیر سلطه اتحاد جماهیر شوروی پیشین، لازمه حضور مؤثر در هارتلند تازه شمرده می‌شود.

در این زمینه، سرگئی روگوف (Sergei Rogov)، مدیر انستیتوی مطالعات آمریکا و کانادا (Institute for USA and Canada Studies) در روسیه نیز بر این باور است که برپایی سامانه پدافند ضد موشکی در اروپا از سوی آمریکا و واکنش مسکو به آن، نشانه آغاز یک رقابت جنگ‌افزاری تازه است. این کارشناس می‌گوید امروزه ثبات استراتژیک در جهان، در بر توپیمانه‌های ناظر به جنگ‌افزارهای آفندی استراتژیک و ممنوعیت سامانه‌های پدافند ضد موشکی تأمین می‌شود. اعتبار نخستین پیمان منع تولید جنگ‌افزارهای آفندی استراتژیک دو سال دیگر پایان می‌پذیرد و پیمان دوم نیز بی‌اینکه به اجرا درآید، از میان رفته است. اعتبار پیمان درباره پتانسیلهای آفندی استراتژیک هم که در ۲۰۰۲ میان ایالات متحده و روسیه امضا شده، به زودی پایان می‌یابد. بدین سان، برای نخستین بار پس از ۴۰ سال، میان روسیه و آمریکا هیچ پیمانی برای محدودسازی جنگ‌افزارهای آفندی و پدافندی وجود نخواهد داشت؛ و این وضع به معنای بازی بی‌قانون است. در چنین شرایطی، پیمان درباره موشکهای میان‌برد کوتاه‌برد نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد. به گفته او، در آینده، رقابت تازه جنگ‌افزاری نه میان دو کشور، که میان چند کشور خواهد بود، زیرا کشورهای دیگر و پیش از همه چین نیز بدین روند پیوسته‌اند. ... آمریکا روندی را آغاز کرده است که هیچ محدودیتی ندارد و هدف آن رسیدن به برتری مطلق نظامی است. (RIA Novosti, 25 Apr 2007) از همین رو است که کارشناسان مسایل استراتژیک، از هم‌اکنون پیمانهایی همچون پیمان کاهش نیروهای متعارف را سپری شده می‌دانند و درباره رقابت تازه جنگ‌افزاری سخن می‌گویند.

در پی کناره‌گیری از این پیمان، روسیه از ۱۷ اوت ۲۰۰۷ بار دیگر به پرواز درآوردن بمب‌افکنهای استراتژیک را بر پایه برنامه‌ای پایدار آغاز کرد و بدین سان سیاستی را که از پایان جنگ سرد کنار گذاشته بود، از سر گرفت. پوتین پس از بازدید از رزمایش مشترک روسیه با

برانگیخته تا با برپا کردن سازمان همکاری شانگهای، دامنه رقابتهای امنیتی و نظامی در اوراسیا را گسترش دهند و با ایجاد چالش میان بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای فضای راهبردی منطقه را برهم زنند.

تا هنگام فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۹۱، هدف اصلی ناتو رویارویی با خطرهای برخاسته از آنسوی مرزهای خاوری خود بود، اما با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و از میان رفتن این خطرها، هدفهای ناتو در اروپا دگرگون شد و این سازمان استراتژی گسترش به سوی کشورهای خاوری اروپا را که زمانی دشمن سرسخت آنها شمرده می‌شد، در پیش گرفت. کشورهای خاوری اروپا کمابیش بستر ناهنجاریهای اجتماعی (بیکاری، تهیدستی و گرسنگی)، مسایل زیست محیطی، اعتیاد، تروریسم، ناسیونالیسم تند، قوم‌گرایی، فرسایش حاکمیت، گسترش جنگ افزارهای هسته‌ای و کشتار گروهی و... بوده است. انگیزه‌هایی که بر سرهم زمینه حضور ناتو در خاور اروپا فراهم آورده، در مواردی نظامی (مبارزه با تروریسم، مبارزه با جنگ افزارهای ویژه نابودی گروهی) و در مواردی غیر نظامی و فرهنگی (مسایل زیست محیطی، مبارزه با فقر و گرسنگی و...) است. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی فرصت بسیار مناسبی برای دولتهای باختری پیش آورد تا با بهره‌گیری از خلأ قدرت در منطقه، دامنه نفوذ سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی خود را به سوی خاور گسترش دهند. در این راستا، اتحادیه اروپا در حوزه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و ناتو در حوزه پدافندی و امنیتی هدفها و اولویتهای خود را بازتعریف کردند و کوشیدند در گام نخست برخی از کشورهای اروپای خاوری چون مجارستان، بلغارستان و رومانی را که زمانی از یاران نزدیک اتحاد جماهیر شوروی شمرده می‌شدند و به تازگی از سیستم سیاسی کمونیستی رها شده بودند به باختر زمین نزدیک کنند. در کنار کوشش برای پذیرفتن این کشورها در اتحادیه اروپا، ناتو نیز بر آن شد که آنها را با ترتیبات نظامی و امنیتی پوشش دهد.

باختری که با گسترش نفوذ اتحاد جماهیر شوروی در اروپای خاوری و مرکزی روبه‌رو بود پدید آمد. در ۱۹۵۲ نیز اتحاد جماهیر شوروی و یارانش در اروپای خاوری برای ایستادگی در برابر خطر نظامی ناتو، پیمان ورشورا امضا کردند. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و از میان رفتن پیمان ورشو، زمزمه‌هایی درباره برچیده شدن ناتو نیز به گوش رسید ولی امروزه نه تنها ناتو به کار خود پایان نداده، که با تنوع بخشیدن به فعالیتهای خود و افزودن بر دامنه آنها وارد مرحله تازه‌ای شده است به گونه‌ای که اکنون حضور ناتو در حیاط خلوت روسیه، زنگ خطر را برای کاخ کرملین می‌نوازد و لیبرال دموکراسی غربی به رهبری ایالات متحده آرام آرام در میان مردمانی که سالها زیر فرمان مسکو بوده‌اند، جای خود را باز می‌کند. در این زمینه، دولتهای اوکراین و گرجستان که آغوش خود را برای پذیرش ناتو باز کرده بودند با واپسین مخالفت‌های پوتین روبه‌رو شدند.

طرح ایالات متحده برای برپایی سامانه پدافند ضد موشکی در خاور اروپا نیز در راستای گسترش ناتو به سوی خاور است و کشورهای منطقه قفقاز و چه بسا آسیای مرکزی را نیز دربر خواهد گرفت. بدین سان، ایالات متحده با استقرار نیروهای ناتو در خاور اروپا و آسیای مرکزی و قفقاز به بهانه رویارویی با خطرهای فرضی، می‌کوشد حضور نظامی خود را در اروپا و سرزمینهای پیشین اتحاد جماهیر شوروی پایدار کند؛ برنامه‌ای که روسیه و چین را سخت نگران کرده است. بر همین پایه بود که پوتین گفت صلح آسیب‌پذیر میان اتحاد جماهیر شوروی پیشین و آمریکا، از وضع کنونی بیشتر قابل اعتماد بوده است. (RIA Novosti, 10 Feb. 2007) تحریک نظامی ایالات متحده در آسیای مرکزی، قفقاز جنوبی و نیز خاور میانه به نام مبارزه با تروریسم و زیر پوشش مشارکت برای صلح (Partnership for Peace (PFP) انجام گرفته است. اما در واقع واکنش برای دستیابی به هدفهای یک سو به خود از ناتو بهره‌گیری کرده است. این وضع خطری برای منافع قدرتهایی چون روسیه و چین شمرده شده و آنها را

○ با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و از میان رفتن پیمان ورشو، زمزمه‌هایی دربارهٔ برچیده شدن ناتو نیز به گوش رسید ولی امروز نه تنها ناتو به کار خود پایان نداده، که با تنوع بخشیدن به فعالیتهای خود و افزودن بر دامنه آنها وارد مرحله تازه‌ای شده است به گونه‌ای که اکنون حضور ناتو در حیط خلوت روسیه، زنگ خطر را برای کاخ کرملین می‌نوازد و لیبرال دموکراسی غربی به رهبری ایالات متحده آرام آرام در میان مردمانی که سالها زیر فرمان مسکو بوده‌اند، جای خود را باز می‌کند.

به خاورمیانه چهار راهکار در نظر گرفته شده است: نخست، حضور در عراق؛ دوم، نزدیک شدن به کشورهای جنوب خلیج فارس؛ سوم بهره‌گیری از طرح گفت‌وگو میان مدیترانه‌ای (The Alliance's Mediterranean Dialogue) چهارم حضور در افغانستان و پذیرش مسئولیت از سوی ایساف. International Security Assistance Force (ISAF) حضور نیروهای ناتو در عراق، برای تأمین منافع امنیتی روزافزون این سازمان در خاورمیانه و برآیند ریز نپها و گفت‌وگوهای اعضای ناتو از ۲۰۰۲ بود. در نوامبر آن سال، سران ناتو در نشست پراگ از عراق خواستند بی‌درنگ قطعنامه ۱۴۴۱ شورای امنیت سازمان ملل را بپذیرد و اعلام کردند که سیاست ناتو در برابر عراق، پشتیبانی از تصمیمات سازمان ملل است. (NATO Press, 21 Nov 2002) البته حضور نیروهای ناتو در عراق نخست با مخالفت‌هایی روبه‌رو شد. برای نمونه، ژاک شیراک، رئیس جمهوری فرانسه با گذشت یک سال از حملهٔ نیروهای آمریکایی به عراق، باز بر این باور بود که پاک‌داشتن نیروهای نظامی ناتو به خاک عراق خردمندانه نیست. (New York

ایدهٔ «مشارکت برای صلح» از سوی وزیر دفاع وقت آمریکا در نشست وزیران دفاع ناتو در اکتبر ۱۹۹۳ مطرح شد و در نشست سران ناتو در ژانویهٔ ۱۹۹۴ در بروکسل به تصویب رسید. (Bill, 1994: 3) هدف طرح «مشارکت برای صلح» که مهمترین مکانیزم گسترش ناتو به سوی خاور است، برانگیختن کشورهای بیرون از ناتو به افزایش همکاریهای نظامی و دفاعی با ناتو است. این طرح در چارچوب قراردادهای دوجانبه میان ناتو و هر یک از کشورهای بیرون از ناتو که خواهان همکاری با ناتو هستند به گونهٔ «برنامه‌های مشارکت انفرادی In-Individual Partnership Action Plans (IPAP) به اجرا درمی‌آید. (Talbot, 1999: 290)

بدین سان، با فضایی که طرح مشارکت برای صلح پدید آورد، بلغارستان، لتونی، رومانی، اسلواکی، اسلونی و سپس چک، مجارستان و لهستان به ناتو پیوستند و شمار اعضای این سازمان به ۲۶ کشور افزایش یافت. می‌توان گفت که آمریکا با اجرای این طرح کمابیش به همهٔ هدفهای خود در نخستین گام برای گسترش ناتو به سوی خاور اروپا دست یافت و روسیهٔ گرفتار دشواریهای داخلی در دههٔ ۹۰ نتوانست در برابر این موج واکنشی درخور نشان دهد. پس از آن، پیوستن آلبانی، کرواسی، مقدونیه، اوکراین و گرجستان به این سازمان در نشست رومانی (مارس ۲۰۰۸) مطرح شد که پس از گفت‌وگوی بسیار، کرواسی و آلبانی به عضویت ناتو درآمدند ولی بر سر پیوستن اوکراین و گرجستان با توجه به واکنش سخت روسیه، و نیز مخالفت یونان با عضویت مقدونیه، توافق به دست نیامد.

(Radio Liberty, 3 Apr 2008)

همچنین در نشست ۲۰۰۴ سران ناتو در استانبول با توجه به شرایط خاورمیانه، گسترش ناتو به این منطقه یکی از اولویتهای راهبردی اعلام شد. در این نشست، هدف از گسترش ناتو به خاورمیانه، ستیز با تروریسم بین‌المللی و جلوگیری از گسترش بنیادگرایی و نیز گسترش جنگ‌افزارهای ویژهٔ نابودی گروهی اعلام شد. (NATO Press, 28 Jun 2004) برای گسترش ناتو

خاورمیانه در چارچوب پیمانهای دوجانبه و خواستههای هر یک از کشورها صورت می‌پذیرد. راهکار سوم گسترش ناتو به خاورمیانه نیز «گفت‌وگوی مدیترانه‌ای همپیمانان» است. (NATO Document, 41-42: 2004). «گفت‌وگوی مدیترانه‌ای همپیمانان» که هفت کشور مصر، مراکش، اردن، تونس، اسرائیل، الجزایر و موریتانی را در بر می‌گیرد، در ۱۹۹۴ همزمان با طرح «مشارکت برای صلح» پا گرفت. هدفهای اصلی گفت‌وگوی مدیترانه‌ای، تقویت شالوده امنیت و ثبات خاورمیانه و نیز تفاهم بیشتر و اعتمادسازی در روابط ناتو و کشورهای خاورمیانه-مدیترانه اعلام شده است. (Lesser & Others, 2000: 49-53)

در افغانستان نیز ناتو در برابر پذیرش مسئولیت از سوی ایساف و در پی فرستادن نیروهایش به این کشور، آینده خود را در این منطقه به گرو گذاشته است. تعهدات ناتو در افغانستان سنگین و برگشت‌ناپذیر است. دنباله‌دار شدن بی‌ثباتی و شکست مأموریت ناتو در افغانستان ضربه بزرگی به این پیمان خواهد زد. در اروپا به فعالیت ناتو نیاز چندانی نبود و این سازمان پیش از آن در سرزمینهای دوردست عملیاتی انجام نداده بود. (Ullman, 2007: 54) در نشست دوروزه ناتو که با حضور رهبران ۲۶ کشور عضو از دوم تا چهارم آوریل ۲۰۰۸ در بوکارست برگزار شد، درباره شرایط جنگ در افغانستان هم گفت‌وگو شد و اعضا بر افزایش نیروهای نظامی در افغانستان پافشاری کردند. فرانسه اعلام آمادگی کرد که ۱۰۰۰ سرباز تازه نفس به افغانستان بفرستد؛ نیروهای کانادایی در افغانستان باید تا ۲۰۱۱ این کشور را ترک کنند و نیروهای آلمانی مستقر در شمال افغانستان باید در عملیات بیشتری شرکت کنند (VOA News, 2 Apr 2008). این وضعی نیست که مسکو آسان بتواند با آن کنار آید. کارشناسان روسی می‌گویند آمریکا از خاک افغانستان همچون پایگاهی استراتژیک برای تحریک مسکو و فشار آوردن بر چین، پاکستان، ایران و کشورهای آسیای مرکزی بهره می‌گیرد.

○ فرورپاشی اتحاد جماهیر شوروی فرصت بسیار مناسبی برای دولتهای باختری پیش آورد تا با بهره‌گیری از خلأ قدرت در منطقه، دامنه نفوذ سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی خود را به سوی خاور گسترش دهند. در این راستا، اتحادیه اروپا در حوزه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و ناتو در حوزه پدافندی و امنیتی هدفها و اولویتهای خود را بازتعریف کردند و کوشیدند در گام نخست برخی از کشورهای اروپای خاوری چون مجارستان، بلغارستان و رومانی را که زمانی از یاران نزدیک اتحاد جماهیر شوروی شمرده می‌شدند و به تازگی از سیستم سیاسی کمونیستی رها شده بودند به باختر زمین نزدیک کنند. در کنار کوشش برای پذیرفتن این کشورها در اتحادیه اروپا، ناتو نیز بر آن شد که آنها را با ترتیبات نظامی و امنیتی پوشش دهد.

(Times, 29 Jun 2004) گرهارد شرودر، صدر اعظم آلمان نیز گفته بود که سرباز آلمانی پا به خاک عراق نخواهد گذاشت. (Larres, 2003: 24) ولی سرانجام کشورهای اروپایی با حضور در عراق پس از جنگ، زمینه‌های گسترش نفوذ ناتو به خاورمیانه را فراهم آوردند. در مورد دیگر کشورهای عرب حوزه خلیج فارس، ابتکار ناتو در نشست سران در استانبول، راهگشای توجیه حضور ناتو در حوزه خلیج فارس شد. بحرین، قطر و کویت در آغاز ۲۰۰۵ و امارات عربی متحده در ژوئن همان سال به این طرح پیوستند. بر پایه طرح همکاری استانبول (Istanbul Cooperation Initiative (ICI) همکاریهای امنیتی میان ناتو و کشورهای

تازه‌اش، از پشتیبانی سازمان‌های نیز برخوردار باشد. هم‌گام با سیاست تازه روسیه در برابر افغانستان، ایالات متحده نیز سخت در تلاش است تا اعضای ناتو را به گسیل نیروهای بیشتر به افغانستان وادارد و شمار چشمگیری از سربازان تازه نفس خود را به افغانستان بفرستد.

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان گرفتن نظام دو قطبی برآمده از جنگ سرد، چنین پنداشته می‌شد که ناتو دیگر چندان کاربرد نخواهد داشت؛ ولی این سازمان برخلاف اساسنامه خود، مأموریت تازه‌ای برای خود برگزید و آن، حضور در اوراسیا بویژه قفقاز و آسیای مرکزی بود. گسترش ناتو به سوی خاور و اوراسیا، در دو سطح جهانی و منطقه‌ای آثاری ناخوشایند دارد. از دیدگاه جهانی، گسترش ناتو پذیرش اعضای تازه در این پیمان، تنها برای برآوردن منافع بلندمدت یک قدرت جهانی بوده است و امنیت کشورهای منطقه را تأمین نمی‌کند.

ناتو پس از رویدادهای ۱۱ سپتامبر و لشگرکشی آمریکا به افغانستان و عراق توانست با تعریف دوباره راهبرد و گستره جغرافیایی خود، حضورش را در محیط امنیتی حاکم بر نظام بین‌المللی نیرومندتر کند؛ به گونه‌ای که اکنون همچون بازوی نظامی - امنیتی غرب در دگرگونی‌های امنیتی و نظامی بین‌المللی نقشی ویژه بازی می‌کند. ناتو با به دست آوردن پایگاه نظامی مناسب در قرقیزستان، به رقابت روسیه و چین با خود در چارچوب پیمان شانگهای دامن زده است.

(دنیاله دارد)

سفیر روسیه در کابل در گفت‌وگو با خبرنگاری بی‌بی‌سی به مناسبت بیستمین سالروز بیرون رفتن نخستین واحد از نیروهای اتحاد جماهیر شوروی از افغانستان، درباره تکرار اشتباه‌های شوروی در افغانستان، به نیروهای ناتو هشدار داد. زامیر کابلوف (Za-mir Kabulov) در این زمینه گفت نیروهای ناتو در افغانستان، هم‌اکنون دچار همان خطایی می‌شوند که از اتحاد جماهیر شوروی در دهه هشتاد از سده بیستم سر زد؛ و اگر فعالیت ناتو از چارچوب مبارزه با تروریسم فراتر رود، روسیه در برابر آن واکنش نشان خواهد داد. (BBC, 15 May 2008)

مسکو جدا از محدود کردن پرواز هواپیماهای ناتو بر فراز روسیه، می‌تواند بر کشورهای آسیای مرکزی هم فشار آورد تا پایگاه‌های آمریکایی را از خاک خود برچینند. همچنین روسیه می‌تواند در شورای امنیت سازمان ملل متحد ناکارآمدی نیروهای ناتو در افغانستان را به گفت‌وگو بگذارد. از این رو نباید چنین پنداشت که سخنان دیپلمات روسی در خرده‌گیری از ناتو، تنها برآمده از نظرات شخصی اوست، بلکه در چارچوب سیاست تازه‌ای است که دولت روسیه در برابر آمریکا در پیش گرفته است.

با اینکه دولت حامد کرزای با به رسمیت شناختن شتابزده و زود هنگام استقلال کوزوو، روسیه را سخت آزرده (Herald Tribune, 18 Feb 2008)، ولی به نظر نمی‌رسد که مسکو سیاستی دشمنانه با دولت مرکزی افغانستان در پیش گیرد و سخنان خرده‌گیرانه کابلوف بیش از آنکه به کابل مربوط شود متوجه واشنگتن بوده است. چنین می‌نماید که روسیه در اجرای سیاست